

دود چپق بد بوی او که دائماً بر آن پک میزد سر گیجه نگیرم اظهاری نکردم و با هزار زحمت کوشیدم که بر پشت اسب خودم بیدار بمانم. هوای شب سرد بود و شنیده بودم که گرگها در چنین هوایی به سراغ طعمه می آیند. آبهای جویبارها و برکهها و تالابهای عرض راه یخ بسته بود و از دور به سفیدی میزد. من هر وقت چرتم می برد و از خواب می پریدم در فاصله ای که میان اسب عقب افتاده من و اسبهای دیگر بود یکی از آن جویبارها و برکههای یخزده را میدیدم و تصور می کردم یکدسته گرگ سفید در انتظار طعمه نشسته اند و گاهی که آتش چخماق یکی از کاروانیان برای روشن کردن چپق، جرقه هائی بر می انگیخت چنان می پنداشتم که چشم گرگی در تاریکی می درخشد. از ترس بر خود می لرزیدم و باز چرتم می گرفت و در آن حال خواب آلود، همینکه با تند شدن یا کند شدن قدمهای اسب از خواب می پریدم گروهی از راهزنان تفنگ بدوش را میدیدم که در اطراف جاده در کمین ما ایستاده اند. هر چه میخواستم اسبم را تندتر برانم و بهمراهان برسم و در پناه حمایت آنان باشم آن اسب همچنان فاصله خود را از اسبهای دیگر محفوظ می داشت و من تا زمانی که به آن صفتهای راهزنان خیالی برسم و دریابم که توده ای از درختان دوسه ساله هستند قسم از وا همه در سینه حبس می شد و باز بجهاتی که گفتم نمی خواستم ترس خودم را آشکار کنم! باری سپیددم به تبریز رسیدیم و من در چار دیواری خانه پدری احساس راحت و امنیت کردم.

برای اینکه این سرگذشت غم انگیز و ملال آور را بادو حکایت که خالی از تفریح نیست پایان برسانم این چند سطر را اضافه می کنم:

### دهخوارقان یا ده خواهرقاآن؟

گفتم که دهخوارقان یا دهخوارگان که چند سالی نامش مبدل به آذرشهر شده يك شهر قدیمی است. فعلاً آن آبادی با دو آبادی

مجاور دیگر یعنی گاوگان و ممقان یا ماقان که اهالی محل گوگان و ماماغان می نامند بلوکی را تشکیل می دهند.

می گویند در حدود چهل سال پیش وزیری دانشمند که اهل ادب و تحقیق است (علی اصغر حکمت) برای سرکشی مدارس به آن حدود رفته بوده و در این سفر استانداری (والی) که به ظرافت طبع و بذله گوئی شهرت داشت (خلیل فهیمی - فهیم الملک) همراه وزیر بوده است. وزیر در دهخوارقان از اشخاصی که باستقبالش آمده بوده اند می پرسد این شهر را چرا دهخوارقان می گویند؟ یکی از حضار که دعوی تاریخ دانی می کرده می گوید چنین روایت می کنند که چون خواهر قاآن مغول در اینجا که دهی بوده در گذشته است بدین جهت این آبادی بنام ده خواهر قاآن و بعدها به دهخوارقان معروف شده است. وزیر و همراهان پس از طی چند فرسنگ به مامقان (ممقان) می رسند باز وزیر درباره اسم آن آبادی شروع به تحقیق و پرسش میکند. استاندار می گوید: جناب وزیر! دیگر تحقیق لازم نیست و معطلی جایز نمی باشد در این جا هم لابد امام (مادر) قاآن مغول متولد شده یا در گذشته و باین جهت این جا را هم مام قاآن نامیده اند و از کثرت استعمال به مامقان و ممقان مشهور شده است.

### چغاله شاعر

اگر حافظه ام خطا نکند در همان سالی که در کلاس ششم دبستان ملی «حکمت» تحصیل می کردم برای اولین بار امتحانات رسمی و نهائی دوره شش ساله دبستان برای شاگردان سال ششم مدارس ابتدائی دولتی و ملی در تبریز معمول شد و چون عده داوطلب (مخصوصاً از دبستانهای ملی - یعنی غیر دولتی) زیاد بود اداره معارف از همه داوطلبان در دبیرستان متوسطه محمدیه که گویا سابقاً عمارات اندرونی محمد علی میرزا در دوران ولیعهدیش بوده و عمارتی و فضائی

نسبتاً بزرگ داشت امتحان کتبی و شفاهی بعمل آورد. در جریان امتحانات اغلب داوطلبان که از دبستانهای ملی معروف آن زمان بودند (مانند دبستان حکمت، دبستان رشیدیه - دبستان تمدن - دبستان نجات - دبستان فیوضات - دبستان اتحاد نوبس) با هم آشنا شده و گروههایی مختلط مرکب از همبازیها و همسالان متعلق بدبستانهای مختلف تشکیل داده بودند، خصوصاً که قرار بود همه آنها اگر در امتحانات نهائی دوره شش ساله ابتدائی قبول شوند سه ماه بعد در دبیرستان منحصراً بفرود موجود در شهر یعنی مدرسه متوسطه دولتی محمدیه ادامه تحصیل دهند.

روزی که اسامی قبول شدگان اعلام شد توفیق یافتگان از شادی در پوست نمی گنجیدند و اغلب گروههای مختلط هر یک در گوشه‌ای از حیاط وسیع دبیرستان محمدیه بازی «قلعه گیری» مشغول شدند. از همبازیهای گروه ما هنوز چند اسم بخاطر معانده که با ذکر مشاغل بعدی آنان یاد می‌کنم: پسر دائیم مرحوم حاجی خان بینای تبریزی که بعدها وارد نیروی دریائی شد و در ایام تحصیل در خارجه هنگام شنا در رودخانه‌ای غرق گردید - مرحوم امید اسدالله دیبا پسر بزرگ شادروان ناظم الدوله دیبا که پس اتمام تحصیلات در خارجه مدتی در دادگستری مشغول خدمت بود - آقای مهدی نبوی از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دارائی که مدتی است از ایشان خبری ندارم - مرحوم اصغر ارژنگی فرزند شادروان میرمصور ارژنگی نقاش معروف معاصر - مهندس مجید گنجه‌ای و مهندس مصطفی امینی که هر دو از کارمندان عالی‌رتبه وزارت کشاورزی بودند - آقای عباسعلی گیلانشاه آقای محمد کلاتری کارمند بازنشسته فرهنگ آذربایجان و برادر مرحوم هاشم کلاتری نماینده سابق آذربایجان در مجلس شورای ملی - آقای رحمت‌الله کلاتری رئیس اسبق بازرسی فرهنگ آذربایجان و رئیس فعلی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه ملی ایران - تیمسار غلام حسین وفا - تیمسار سرلشکر مجید شجاعی -

آقای دکتر یحیی شهردار پزشک معروف - جناب مهندس رضا گنجهای استاد دانشگاه و مدیر روزنامه باشمل و وزیر اسبق صنایع... تقریباً همه این همبازیها که از دبستانهای مختلف بودند و غالباً رابطه خویشاوندی نیز با یکدیگر داشتند می دانستند که من از سال سوم و چهارم شروع به سرودن شعر کرده‌ام و در انشاء فارسی نیز نمره خوب می گیرم. و نیز شنیده بودند که رئیس دبیرستان متوسطه محمدیه (ادیب نامدار مرحوم اسمعیل امیرخیزی) از سال اول دبیرستان شاگردان را مجبور می کند که هزاران بیت از اشعار استادان قدیم و جدید را بتدریج حفظ کنند. در اثناء بازی قلعه گیری من اسیر شدم و مطابق قاعده آن بازی در کنار قلعه گروه مخالف به انتظار ختم بازی در حال توقیف ماندم در اواسط بازی چون عنده اسیران از هر دو طرف زیاد شده بود هر دو گروه قرار بر این دادند که اسیران را بعده مساوی معاوضه کنند و بیازی ادامه دهند.

رضا گنجهای که در مقدمه این خاطرات ذکر خیرش رفت و از همان ایام کودکی بذله گوئی را از خانواده (مخصوصاً از پدر و عموهایش) بارث برده بود. به همراه من و پیش از من در اسارت گروه مخالف افتاده بود هنگام مبادله اسیران معلوم شد عنده اسیران از گروه ما شش نفر و از گروه مقابل پنج نفر است. بنابراین لازم می آمد که اسرائی که از گروه ما بچنگ گروه مقابل افتاده بود پنج نفر بازاء پنج نفر از گروه مقابل آزاد شود و يك نفر اسیر آخری و ششمی از گروه ما که من بودم در اسارت باقی بماند. با این وصف مهندس گنجهای که از گروه ما پیش از من اسیر شده بود دست مرا گرفت و گفت رفقا این یکی چون شاعر است آدم حساب نمی شود و با اشاره بخودش (که رضا نام دارد) افزود: این از مابہتران را هم با امام رضای غریب ببخشید و راه رضای خدا آزادش کنید چون در بازی نه بندد شما می خورد و نه بندد ما.

دو سه سال بعد که در سال سوم دبیرستان مشغول تحصیل بودم

در چهارده سالگی نوروزنامه‌ای ساختم که از طرف اداره معارف آذربایجان چاپ شد.

مرحوم ابوالقاسم عارف شاعر معروف که در آن موقع در تبریز بود دو جلد از تذکره شعراء محمد عوفی را که لباب‌الالباب نام دارد بعنوان جائزه سرودن نوروزنامه برای من فرستاد و بدستور مرحوم عبدالله امیر طهماسبی امیر لشکر و فرمانده قوای آذربایجان نیز يك قلم طلا برای تشویق من ساخته شد. روزی که آن قلم را بدییرستان آوردند مدیر دییرستان (مرحوم امیرخیزی) همه دانش آموزان را در تالار مدرسه جمع کرد و پس از ایراد نطقی آن قلم را بمن تسلیم نمود. بعد از انجام این تشریفات اغلب شاگردان و همدرسان در حیاط مدرسه دور من حلقه زده و تبریک می گفتند.

در این اثنا رضا گنجه‌ای سنگی بدست گرفته و پیشاپیش چند تن از شاگردها به طرف من آمد و به آنها گفت: بچه‌ها بیاید این چغاله شاعر را که هنوز جوان است و ریشه ندوانده همین‌جا سر به نیست کنیم و گرنه ممکن است در آینده اشعار زیادی بسراید و دیوانی فراهم بیاورد و مدیرانی مانند امیرخیزی که حالا ما را مجبور می‌کند هزاران بیت از آثار قدما را از بر کنیم - آنها هم یعنی مدیران آینده - شاگردان نسلهای بعدی - یعنی فرزندان و نواده‌های بیگانه ما را وادار کنند که اشعار این چغاله شاعر امروزی را بنخاطر بسپارند و در ایام امتحان مانند بید از ترس مردود شدن بلرزند.

تهران - غلامعلی رعندی آدرخشی - شهریور ماه ۱۳۵۱

## داستان گشته شدن ابوطالب یزدی در مکه و بقیه وقایع

هر يك از احكام اسلام برای پیروان این دین آسمانی نتایجی دربردارد و هدف از وضع آن حکم رسیدن به آن نتایج است. هدف از نماز پاکی ظاهر و باطن نماز گزار و برقراری رابطه قلبی همیشگی میان وی و خدای یگانه و خواستن هدایت برآه راست و رستگاری است؛ و منظور از روزه ریاضت نفس و تمرین ایستادگی در برابر خواسته‌های نفسانی و صبر و تحمل و گذشت است و همینگونه درباره دیگر از احکام اسلامی که به فروع دین تعبیر شده است.

هدف از تشریح حج اجتماع مسلمانان جهان در وقت معین و جای مشخص و شناسائی همدیگر و اطلاع بر آنچه در جهان اسلام میگذرد و عبادت و بندگی خداست بصورت دستجمعی و تحصیل منافع بسیار دیگر که از آنجمله است حصول حسن تفاهم و وحدت میان مسلمانان دنیا.

در اینمیان جهل و غرض‌های ناشی از هوس و هوس باعث میگردد که بسیاری از مسلمانان نتوانند به‌هدف منظور دست یابند و گاهی با رفتار خلاف خود که با اصول و احکام اسلام مغایر است نتایجی بعکس بارآورند.

سی و چند سال پیش یکی از مسلمانان ایرانی بنام سید ابوطالب

یزدی را ایام حج و هنگامیکه وی به اداء مناسک حج سرگرم بود محکوم به قتل کردند و روز روشن جلو چشم دیگر مسلمانان گردن زدند و نتیجه این شد که دولت ایران رابطه خود را با عربستان سعودی قطع کرد و سالها مسلمانان ایران از اداء فریضه حج بازماندند و پیدا است که این پیش‌آمد درست در جهت مخالف هدف از تشریح فریضه حج بود.

داستان محکوم شدن ابوطالب یزدی بقتل هم تأثرآمیز است و هم عبرت‌انگیز.

عامل پیدایش این حادثه که موجب پیدایش اختلاف و شقاق مسلمانان شد هم جهل بود و هم غرض. قرآن مجید برای خانه کعبه احترامی بزرگ قائل شده و آنرا مسجدالحرام و محل امن و حرمت معرفی کرده است و نه تنها افرادی که در حرم خدا هستند بلکه جانوران و نیز درختان و گیاه‌هاییکه داخل حرم باشند صید آنها و بریدن و از ریشه‌کنیدن آنها گناه و شرعاً ممنوع می‌باشد.

حالا ببینیم چرا این مسلمان در حرم خانه خدا بدون گناه کشته شد؟

علی (ع) را در محراب مسجد و هنگام اداء فریضه نماز کشتند و قاتل امام مدعی بود که قتل علی (ع) خدمت به وحدت اسلام است.

امام حسین و فرزندان و یاران او را میخواستند در همین حرم الهی و در ایام اداء فریضه حج بقتل برسانند و پس از مهاجرت وی و همراهان از مکه آنها را در صحرای نینوا و نشت کربلا کشتند و قاتلان این بزرگواران مدعی بودند که امام (ع) و کسان وی بر امام و خلیفه مسلمانان خروج کرده‌اند و قتل ایشان واجب است! پس از گذشت هزار و سیصد سال از آن تاریخ باز می‌بینیم که جهل و غرض بهم دست داده و مسئولان حکومت بعثی عراق بارفتار وحشیانه آواره ساختن و اخراج مستجمعی ایرانیان مسلمان از خانه

و آشیانه خود در سرمای زمستان باعث قتل خردسالان و پیران آنان شده و اسم آنها اعمال حق حاکمیت قانونی گذاشته‌اند.

باری برگردیم بدستان قتل ابوطالب یزدی او مردی ساده و بیسواد و از اهالی دهستانهای تابعه یزد بود که باقتضای اخلاص و عقیده خود مانند دیگر مسلمانان از درآمد سالانه خویش صرفه جوئی کرده و وسیله سفر خود را به مکه فراهم ساخته بود.

ابوطالب درست هنگام اداء فریضه حج که در حال احرام مشغول طواف دور خانه کعبه بود در اثر ابتلای باسهال دچار قی و استفراغ شده، بجای آنکه طواف خود را قطع کند و از مسجدالحرام خارج شود به خیال خود نخواستہ بود حج خود را ناتمام بگذارد و با گوشه‌های احرامی آنچه را استفراغ میکرد پاک مینمود و چند نفر از طواف کنندگان که شاهد اینوضع بوده‌اند رفتار این بیچاره را عمدی و بقصد اهانت و باصطلاح «تلویث» خانه کعبه تشخیص داده او را در همان حال به پلیس حرم تسلیم میدارند و روز بعد محکمه شرع نزد قاضی گواهی میدهند که این شخص بقصد اهانت و آلوده ساختن حرم در جرگه طواف کنندگان وارد شده و آنها شاهد بوده‌اند که چندبار احرامی آلوده بنجاست را به اطراف کعبه مالیده و چون کسی نبوده از این بینوا دفاع کند و بقاضی بفهماند که وی بیمار است و این پیش آمد اضطراری بوده و هرگز بقصد اهانت بحرم و آلوده ساختن اینمکان مقدس چنین عملی از او سر نروده و چون جاهل بوده و بجای بیرون رفتن فوری از مسجدالحرام با همه ناراحتی ساخته و به نیت اداء طواف با حال تزار دور خانه کعبه میگشته و مطلقاً قصد اهانتی نسبت بآنمکان مقدس نداشته قاضی شرع عمل او را منطبق با آیه «و من یرد فیه بالحداد نذاته من عذاب الیم» دانسته او را بمرگ محکوم ساخته است. روز بعد آنگونه که در کشور عربی سعودی با محکومان بقتل رفتار میکنند در کنار بازار صفا و مروه سر او را از تن جدا ساخته‌اند تا دیگران عبرت



گیرند و در مقام اهانت بخانه مقدس کعبه برنیایند.  
 خبر قتل ابوطالب دولت و ملت ایران را دچار حیرت ساخت  
 و چون بگواهی حجاج ایرانی که بتدریج با ایران بازگشتند و خود  
 شاهد ماجرا بودند این امر محقق گردید؛ دولت ایران روابط سیاسی  
 خود را با عربستان سعودی قطع کرد و از سال بعد بهیچ ایرانی  
 اجازه داده نشد عازم سفر حج گردد.

\*\*\*

گذشت زمان غبار فراموشی بر این حادثه پاشید و دولت عربستان  
 سعودی نیز بوسیله نمایندگانیکه در کشورهای اسلامی داشت بتدریج  
 این حقیقت را بوسیله تماس با نمایندگان سیاسی دولت ایران فهماند  
 که آن دولت مطلقاً در این حادثه دخالت نداشته و ابوطالب صرفاً از  
 طرف قاضی شرع و بگواهی گواهن که از کشورهای دیگر اسلامی  
 بوده اند بقتل محکوم گشته و اجراء این حکم نیز بوسیله محکمه  
 شرع انجام شده و اساساً دولت اگر هم میخواست جلوی این کار را  
 بگیرد از عهده برنمیآمده چنانکه در مورد خراب کردن بقاع  
 متبرکه بقیع در مدینه منوره که صرفاً بموجب فتوای علمای وهابی  
 و بمباشرت مأموران محکمه دینی و بدون دخالت مأموران دولت  
 انجام گرفته است.

از سوی دیگر نظر دولت ایران نیز بمتابعت از سیاست حسن  
 همجواری و صلحدوستی بر این بود که در فرصت مناسب رابطه  
 سیاسی خود را با دولت عربستان سعودی تجدید کند و این کار  
 انجام گرفت و مسلمانان ایران مجدداً با اجازه دولت راه سفر مکه  
 را درپیش گرفتند.

\*\*\*

در سال ۱۳۲۸ دولت ایران تصمیم گرفت که با دولت عربستان  
 روابط مجدد ایجاد کند.

فصل حج نزدیک میشد و چون با تجدید روابط سیاسی ایران

و عربستان سعودی پس از چند سال اینک برای اولین بار حدود بیست هزار نفر از مردم ایران و از جمله عده بسیاری از علماء اعلام و مراجع تقلید و شخصیت‌های مختلف داوطلب زیارت بیت‌اله و انجام فریضه حج شده بودند دولت چنین مصلحت دید که هیئتی مخصوص برای سرپرستی و هدایت آنان بطور رسمی انتخاب گردد و با اسباب و وسائل آبرومند همه جا در راه و در کشور عربستان سعودی و هنگام اداء مناسک حج در مقامهای مشخص از آنها مراقبت کند و خلاصه حجاج ایرانی نیز مانند حجاج دیگر کشورهای اسلامی دارای سرپرست و مراقب و پزشک و پرستار باشند و همه جا از هر لحاظ آبرو و احترام و حیثیت آنها را حفظ کنند و وسائل بهداشت و درمان آنها را فراهم آرند این هیئت انتخاب گردید و این وظیفه مهم را انجام داد نقشی را که در این هیئت بسزای من پیش‌بینی شده بود معاونت امیرالحاج و سرپرستی حجاج ایرانی که از راه عراق و کویت عازم مکه میشدند بود.

\*\*\*

فصل تابستان بود و در آن سالها فصل تابستان باغ سفارت آلمان در تجریش مجاور پل رومی مقر نخست وزیر بود. از طرف نخست وزیر وقت، به نخست وزیر دعوت شدم. وی مرا در جریان موضوع گذاشت و پس از بیان مقدمه‌های کوتاه درباره نظر دولت دائر باهتمام لازم نسبت بحفظ احترام ایرانیانیکه عازم سفر حج بودند و پیش‌بینی‌های لازم که از طرف دولت برای انجام این مهم شده اظهار کرد که آقای سید محسن صدر «صدرالاشراف» نیز بمقام امارت حاج انتخاب شده‌اند و ایشان تو را بعنوان معاون امیرالحاج پیشنهاد کرده‌اند که درعین حال سرپرستی حجاج ایرانی را که از راه زمین عازم مکه خواهند گردید بعهده گیری.

### مقدمات عزیمت بسوی مکه

هدف اصلی از انتخاب و اعزام امیرالحاج که اینک بانخستین گروه مسلمان ایرانی پس از چند سال قطع رابطه میان ایران و عربستان عازم مکه میگردید حفظ احترام حججاج ایرانی و جلوگیری از هرگونه پیش‌آمدی نظیر آنچه پیش از قطع رابطه اتفاق افتاد، بود.

ولی در این میان دو فکر و نظر دیگر که از این موضوع بسیار مهمتر بود بمیان آمد:

نخست معرفی مقام و موقعیت ایران و سیاست دولت ایران و درباره مسائل داخلی و خارجی به کشور همسایه عربستان و برای شخصیت‌های کشورهای اسلامی که در آنسال زیارت کعبه می‌آمدند و دیگر کوشش در رفع سوءتفاهم‌هایی که از قرن‌ها باینطرف میان مسلمانان پیرو مذاهب چهارگانه شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی از یکسو و مذهب شیعه یا امامی از سوی دیگر بوجود آمده و بتدریج بععلل مختلف سیاسی توسعه یافته و حادثه قتل ابوطالب که قبلاً بان اشاره شد یکی از نتایج آن بشمار میرفت.

برای رسیدن باین دو هدف سفارش‌های مخصوص بعمل آمد زیرا ضرورت داشت يك هیئت هم‌آهنگ و آماده همکاری در التزام امیرالحاج، بهمراهی عزیمت کنندگان حج رهسپار مکه گردد. اعضای این هیئت ضروری بنظر می‌رسید علاوه بر شرائط لازم برای چنین مأموریتی واجد يك شرط اساسی نیز باشند و آن شرط عبارت بود از علاقه مذهبی برای قبول این مأموریت بدون نظر مادی و دریافت هزینه سفر و فوق‌العاده و دیگر مزایا. در نتیجه کسانی که برای همکاری با این هیئت انتخاب شدند عبارت بودند از:

۱- مرحوم شیخ احمد بهار از نخست وزیری ۲- سید محمد

باخدا مدیر کل سازمان اوقاف ۳- احمد مشایخی «مستشار السلطنه» از وزارت کشور ۴- سرهنگ سید باقر شهرستانی از شهردانی کل کشور. از طرف وزارت امور خارجه نیز آقای ضیاءالدین قریب که بسمت کاردار موقت ایران در عربستان سعودی انتخاب گردیده بود و آقای کاظم آزرمی بسمت مترجم معرفی شدند.

آقای دکتر مدرسی رئیس بهداری و بیمارستان شهرستان قم نیز با چند نفر پزشك و پزشكیاز از طرف وزارت بهداری برای همکاری با این هیئت معرفی گردید.

از طرف دولت يك چادر مخصوص پذیرائی و وسائل لازم آشپزخانه و آبدارخانه در اختیار هیئت گذاشته شد و يك گروه شامل آشپز و سرآشپز و آبدار و خدمتگزار از وزارت امور خارجه بهیئت ملحق شد و تعداد اعضاء هیئت بر روی هم به ۲۷ نفر بالغ گردید.

برای تهیه مقدمات عزیمت داوطلبان حج دفتری در وزارت امور خارجه دائر گردید و پس از مشورت‌های لازم چنین تصمیم گرفته شد که رساله‌ای حاوی راهنمایی‌های لازم برای داوطلبان حج نوشته و بتعداد کافی چاپ و در اختیار آنان گذاشته شود.

در این رساله گذشته از بیان مراسم یا مناسك حج و شرح وظائف و اعمالی که از نظر دینی بر همه زائران فرض و واجب ساخته‌اند، اطلاعاتی مفید و لازم بمنظور احتراز از اقدام بکارهایی مخالف با رسوم و آداب کشور عربستان سعودی و آنچه باعث سوء تفاهم نسبت به شیعیان و یا پیروان منهدب امامیه میگردد در آن گنجانیده شود و اینکار انجام گرفت و در اختیار آنان گذاشتند.

طی این رساله بایرانیان که عازم حج بودند سفارش شد برای سجده مطلقاً مهر نماز بکار نبرند و بر چیز دیگری که سجده بر آن جایز است مانند برگ درخت، سنگریزه، مقوا و کاغذ یا روی پادیزن پیشانی بگذارند، زیرا سنیان نسبت به سجده بر روی مهر قربت

ائمه، که نزد ما معمول و رائج است بسیار نظر بد دارند و آن را با توحید مباین می‌پندارند.

همچنین توصیه بعمل آمده در بقیع هنگام زیارت ائمه هدی که در آن‌ها مدفون هستند مطلقاً از خواندن پاره زیارت‌ها و دعا-های حاوی لعن که صحت انتساب آنها بمعصوم محرز نیست خودداری کنند و اساساً از بردن کتاب مفاتیح مشتمل بر چنین زیارت‌ها و دعاها مثل مانند دعای معروف به «صنمی قریش» احتراز دارند و جز حجرالاسود آنهم در صورت دسترسی، در و دیوار و محلی را نبوسند و سیگار نکشند زیرا همه این کارها نزد سنیان و بخصوص وهابیان مخالف با احکام دین و مباین با توحید بشمار میرود.

در آنسال عده داوطلبان حج از ایران حدود هفده هزار نفر بود، که عده زیادی از علمای اعلام و فقهای مراجع تقلید مانند مرحوم آیت‌الله بهبهانی، فیض، خوانساری و نیز آیات‌الله حاج شیخ بهاءالدین نوری و حاج شیخ بهاءالدین محلاتی و بسیاری از شخصیت‌های معروف کشور در میان آنها مشاهده میشد چنانکه چندین نفر ایرانی از کشورهای خارج مستقیماً به مکه آمدند و بر عده حجاج ایرانی افزوده شد.

مرحوم صدراالاشراف امیرالحاج و ضیاءالدین قریب کاردار موقت ایران در عربستان سعودی و کاظم آزرمنی مترجم عربی امیرالحاج و عده‌ای از داوطلبان سفر حج بوسیله هواپیما عازم جده شدند و چون در سال ۱۳۲۸ نه شرکت هواپیمائی ایران وجود داشت و نه خط مستقیم هوائی میان تهران و جده هر يك بوسیله هواپیمائی که از راه تهران به بیروت میگذشت بآن شهر و از آنجا بجده پرواز کردند.

عده‌ای دیگر از راه عراق و سوریه خود را یکی از بنادر مشرف بر مدیترانه رسانیدند و با کشتی رهسپار جده شدند. از این دو گروه معدود که بگذریم اکثریت قاطع مسافران با

تهیه جا در اتوبوس شرکتهای آترمان مانند میهن‌تور و لوآن‌تور و فولادی و دیگر شرکتهائی که آمادگی داشتند از راه بصره کویت و ریاض عازم جده شدند و بسیاری نیز با کامیونهای روباز ولوری و استیشن و جیب و انواع خودروهائیکه در آن تاریخ گسارژ در اختیار مسافران خود می‌گذاشتند و یا خود مسافران مالک آنها بودند رهسپار این سفر دینی شدند.

بنا به برنامه‌ایکه از طرف هیئت سرپرستی حجاج باطلاع عموم رسانیده شد کاروانهای عازم حج روزهای آخر ماه ذیقعدہ آنسال از شهرهای مختلف ایران بخرمشهر حرکت کردند و از طرف دولت بگمرک و شهربانی آنجا دستور داده شد، کار رسیدگی بگذرنامه و تشریفات گمرکی‌زائران را با سرعت و سهولت انجام دهند بطوریکه همه آنها بتوانند باهم راه دشواری را که در پیش داشتند و از میان بیابانهای شن‌زار می‌گذشت طی کنند. بدستور نخست‌وزیر وقت از طرف حسابداری نخست‌وزیری هم ارزشش هزار لیره که کمتر از شصت هزار تومان میشد در اختیار شادروان شیخ احمد بهار مسئول امور مالی گذاشته شد.

از آن مبلغ پنجهزار و پانصد لیره برای هزینههای خارج از ایران به ارز و هم‌ارز پانصد لیره آن ریال از بانک ملی دریافت گردید.

برای ۲۷ نفر اعضاء هیئت چند اتومبیل دولتی از طرف وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری در اختیار هیئت قرار گرفت که از جمله يك اتومبیل نو پلیموت متعلق بشخص نخست‌وزیر بود.

کمی پیش از عزیمت هیئت مردی عارف بنام حاج داداش مستشار نعمتی از مردم کرمانشاه که مردی صاحب دل بود، باین هیئت ملحق گردید و جای وی در همان اتومبیل پلیموت منظور شد. برای حمل چادر مخصوص پذیرائی و وسائل لازم آشپزخانه و آبدارخانه و اثاث اعضاء هیئت نیز دو کامیون بکرایه گرفته شد

و قرار بر این گردید که هیئت دنبال همه کاروانها حرکت کند. هیئت شب اول راند قم و شب دوم را در اهواز بسر برد و روز سوم در خرمشهر با کمک سرهنگ خاتمی مأمور مخصوص شهربانی کل و مرحوم اباضلی رئیس گمرک خرمشهر ترتیب خروج آخرین کاروان عازم حج را داد و به بصره وارد شدند.

### آغاز برخورد با مشکلات

پس از ورود به بصره معلوم گردید مأموران گمرک عراق با پافشاری زیاد از صاحبان وسایل حمل و نقل نمایندگان شرکتهای برای اجازه گذشتن این وسایل از خاک آن کشور مبالغ گزافی عوارض مطالبه میکنند و هر کوششی بعمل آمده که آنها را متقاعد سازند تا بصورت ترازیت با عبور آنها موافقت کنند نپذیرفته‌اند. پس از مذاکره با مقامهای رسمی، استاندار بصره نظر داد تنها یکراه دارد که گمرک آنجا با دریافت چند لیره به عنوان سپرده از هر وسیله حمل و نقل به آن اجازه عبور از خاک عراق بدهد و در بازگشت با نشان دادن رسید سپرده آن مسترد گردد.

با در نظر گرفتن این نکته که تعداد خودروها در حدود یکهزار وسیله بود میبایستی چند هزار لیره سپرده داد که نه زوار و نه هیئت سرپرستی چنین پولی را پیش‌بینی نکرده بودند.

در این میان چنین بنظر رسید که برای حل این مشکل بادولت عراق در بغداد تماس گرفته شود و بوسیله تلفن از آقای دکتر محمد فاضل جمالی وزیر امور خارجه وقت آن کشور که بعداً هم‌نخست وزیر عراق شد و پس از تغییر رژیم مدتی نیز در زندان افکنده شد کمک بگیریم.

دکتر جمالی که بزبان و فرهنگ فارسی آشنائی کامل دارد و تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود را در دبستان و دبیرستان شرافت بغداد پ پایان رسانیده و نسبت به ایران احترام خاص قائل

بود پس از استحضار نسبت به جریان موضوع چنین نظر داد که با يك تعهد کتبی از طرف گمرک اجازه عبور به همه وسایل حمل و نقل ایرانی در رفت و بازگشت داده شود و در موقع ورود به خاک ایران ابطال گردد و با تلفن به استاندار بصره دستور اجراء این نظر را داد و او رسماً به مسئولان گمرک ابلاغ کرد.

در نتیجه يك روز تمام وقت صرف گردید تا برای هر وسیله حمل و نقل بر گه گمرکی حاوی همه خصوصیات آن نوشته شود و شخصاً در زیر آنها تعهد و امضاء کردم و با سرعت همه زائران از موفقیت در حل این مشکل از بصره به زیر رفتیم و پس از اطمینان از عبور همه وسایل حمل و نقل ایرانی و زائران هیئت رهسپار کویت گردید و تمام طول شب را از راهی دشوار و شن‌زار با سرعت ممکن مسافت بیش از چهارصد کیلومتر راه تا کویت طی شد و مکرر با افراد قبایل چادر نشینی برخورد داشتیم که چون چشمشان به پرچم ایران که جلو اتومبیل نصب بود میافتاد ادای احترام میکردند و بهنگام نماز صبح بود که به کویت رسیدیم.

### از کویت به ریاض

در راه بصره بکویت که تمام شب را بپیمودن آن صرف کردیم هیچگونه نشانه و علامتی که ما را از گم کردن راه بازدارد وجود نداشت.

تنها شعله‌های گاز که از چاههای نفت کویت در فضا مشتعل بود و از مسافت دور دیده می‌شد، براننده اتومبیل مجال می‌داد، تا حرکت خود را در مسیر مستقیم ادامه دهد و اگر بعللی ناچار بود پیچ و خم داشته باشد در نخستین فرصت دوباره جهت پیشروی خود را تصحیح کند.

تزدیک صبح بود که بکویت رسیدیم و درست همزمان با ورود ما به آن شهر کاروان ایرانی در حال عزیمت بسوی عربستان سعودی



بود.

چون راهی دراز آنهم شن‌زار در پیش داشتیم، مصلحت در این دیده شد که بدون درنگ همراه با کاروان به راه خود ادامه دهیم.

هدف کاروان این بود که تا شب به‌تختین آبادی مرز عربستان بنام قرية‌العلیا که به اختصار «جریه» نامیده می‌شد برسیم. راه دشوار بود، و بهمان نسبت که برای اتوبوس‌ها و جیب‌ها و استیشن‌ها و سواری‌ها میسر می‌شد که بهر ترتیب شده از میان دشت شن‌زار پیش بروند، می‌رفتند. ولی حرکت اتوموبیل‌های سواری که شمار؟ آنها هم خوشبختانه کم بود بسختی انجام می‌گرفت و بتدریج این اتوموبیل‌ها از کاروان دنبال می‌افتادند.

همسفر ما، حاج داداش مستشار نعمتی که عارفی خوش‌مشراب و لطیفه‌گو بود و باهم در اتومبیل پلیموت اختصاصی آقای نخست‌وزیر که در اختیار ما گذاشته شده بود بودیم، خاطره‌های شیرینی که از مسافرت‌های مکرر خود از کرمانشاه بنجف و کربلا و کاظمین و سامرا داشت شرح می‌داد و راننده را که ناچار پیوسته بر روی گاز فشار می‌آورد تا چرخ‌های اتومبیل در رمل و شن فرو نرود تسلی می‌بخشید. طولی نکشید که بوی نامطبوعی به مشام رسید و اتومبیل از حرکت ایستاد و راننده گفت صفحه کلاچ سوخت و پیشروی ما تنها موکول به‌عوض کردن آن است که با نبودن یدکی برایمان میسر نیست.

پس از مشورت، چنین تصمیم گرفتیم اتومبیل را که در شن فرو رفته بود و بدون تعویض صفحه کلاچ نمی‌توانست پیش برود، با راننده همان جا رها کنیم و خود سر بار دیگر وسیله‌هایی که از عقب خواهد آمد بشویم و پس از رسیدن بجریه، آبادی مرزی، ترتیب فرستادن قطعه یدکی برای اتومبیل بدیم تا پس از اصلاح راه خود را ادامه بدهد و بما برسد و همینگونه عمل کردیم و بمرز

رسیدیم و مورد احترام حاکم قرار گرفتیم و شام میهمان وی بودیم. حاکم محل گفت از ریاض بوی دستور رسیده که از ایرانیان بگرمی استقبال کند و هرگونه نیازی داشته باشند، تا آنجا که می‌توانند کمک کنند و از میان بردارند. از ایشان خواهش شد نخست تا آنجا که در اختیار دارند وسائل یدکی در اختیار رانندگان بگذارند تا خودروهای خویش را برای نوردیدن راهی نراز و سخت و شن‌زار آماده سازند. دوم آنکه ترتیبی بدهند تا چند دستگاه جراثقال همراه کاروان باشد و هرجا وسیله‌ای بشن فرونشست آنرا بیرون بکشند. سوم ترتیبی برای مرمت و تعمیر اتومبیل پلیموت ما که در راه بشن فرو رفته بدهند و هرچه زودتر با آنجا بیاورند تا بتوانیم براه خود ادامه دهیم و نیز بتوانیم از اثاث و لوازم زندگی خویش که پشت اتومبیل مانده است استفاده کنیم.

درباره خواهش اول دستور داد فردا صبح آنروز در تعمیرگاهی را که در محل وجود داشت بگشایند و قطعات یدکی مورد نیاز رانندگان را برایگان در اختیارشان بگذارند و نسبت بموضوع دوم تلگرافی بریاض فرستاد و خواهش کرد چند دستگاه جرثقیل باستقبال کاروان ایرانی بفرستد. تا نیاز آن‌ها را برآورد و راجع بمطلب سوم راننده خود را فرستاد و باو دستور داد اگر اتومبیل را توانست اصلاح کند با خود بیاورد و در اختیار ما بگذارد و اگر در حال حاضر تعمیر پذیر نبود همه اثاث و اسباب سفر ما را از پشت اتومبیل بردارد و نزد ما بیاورد و خود اتومبیل را بعد از اصلاح بکویت باز پس بگرداند و با کشتی به خرمشهر برساند.

روز بعد رانندگان تعمیرگاه دولتی مراجعه کردند و وسیله‌های رانندگی خود را با تعمیر و اصلاح و تعویض قطعات یدکی آماده ادامه مسافرت بریاض ساختند و چون فرصت برای رسیدن بمکه جهت اداء فریضه حج تنگ می‌شد همه کاروان اعلام گردید که صبح روز بعد رهسپار بسوی مقصد خواهیم شد.

عده‌ای از وعاظ و خطبای دینی که بقصد اداء حجج با کاروان همراه بودند در شب پس از اداء نماز مغرب و عشاء برای همسفران خود صحبت می‌کردند و در سخنرانی‌های مذهبی بسیاری از راهنما-ئیهای لازم را نسبت به آن‌ها بعمل می‌آوردند در ضمن برنامه ساعت حرکت و نظرهای حمله‌دارها را درباره مراقبت یکدیگر و توجه رانندگان بوضع مشکل راه و احتراز از تکروری در نشت‌های شن‌زار که موجب گمشدن آنها و خطر تشنگی و گرسنگی و مشکلات دیگر می‌گردید، بتفصیل شرح می‌دادند.

در اینروز عده‌ای از کاروانیان، بعلت صرف غذاهای نامأنوس و بخصوص شیر شتر و گوشت‌های ناسالم دچار ناراحتی شدند و یکی از آن‌ها خود من بودم که آقای دکتر محمد ابراهیم بازرگانی بمعالجه‌ام پرداخت و ناراحتی را مسموم شدن از غذای ناسالم تشخیص داد.

صبح روز بعد حاکم قریه اطلاع داد که نتوانسته‌اند اتومبیل ما را تعمیر و اصلاح کنند و دستور داده است آن را با وسیله دیگر کشان کشان بکویت بازگردانند و یایران بفرستند و اثاث ما را هم از عقب ما خواهند فرستاد زیرا تا آن ساعت که آماده حرکت از آن محل بودیم نتوانسته بودند باینجا بیاورند و بما برسانند.

این خبر برای ما گران بود، زیرا اگر می‌توانستیم برای ادامه مسافرت از وسیله‌های دیگری که هیئت سرپرستی در اختیارداشت استفاده کنیم، تهیه وسائل ضروری و لباس و کفش و نظائر اینها که همه در اتومبیل جا مانده بود، در آن شرائط برای ما میسر نمی‌گردید و در عین حال جز تسلیم و رضا چاره‌ای نبود.

در اینمیان آقای مستشار نعمتی که بحاج داداش معروف و از پیش باو اشاره شد و براستی مردی وارسته و درویش بود اظهار نگرانی شدید کرد و اصرار داشت باید صبر کند تا اثاث خود را بازباید و بسفر خویش ادامه دهد. برای همه مایه شگفتی بود که این

رفتار زیبنده و مناسب با مقام و ارستگی وی بنظر نمی‌رسید و موجب گمان‌های گوناگون درباره او شد و همه میل داشتیم برآستی بفهمیم چرا او اینهمه نگران است.

بناچار وی برای از میان بردن بدگمانی دوستان توضیح داد که چهل سال است هر شب پارچه‌ای را که تبرک شده و کفن او خواهد بود، با خود همراه دارد که هر جا مرگ او را دریابد ویرا با آن کفن کنند و دفن سازند و دو شب اخیر را که این پارچه با وی نبوده نتوانسته است آسوده بخوابد و اینک معلوم نیست اگر وی از آنجا با کاروان عزیمت کند، چگونه و در کجا و چه وقت بدست وی خواهد رسید؟ دوستان با سعی بسیار او را راضی ساختند که با کاروان حرکت کند و سفر خود ادامه دهد و اطمینان داشته باشد که حاکم قریه قطعاً این اثاث باقی مانده در اتومبیل و از جمله پارچه مورد نظر وی را بکاروان خواهد رسانید؛ زیرا در عربستان سعودی موضوع امانتداری و عمل باقتضای وعده و قول خاصه از ناحیه مسئولان حکومت امری جدی است و دست نبرد را می‌برند و خیافت در اعانت را بشدت مجازات می‌کنند تا اینحد که اگر راهگذری چشمش بکالائی بیفتد بی‌صاحب در راه افتاده حق ندارد بآن دست بزند و تنها وظیفه دارد بمأمور آن ناحیه اطلاع بدهد و شهرت‌داشت شخصی راهگذر بمأمور حکومت اطلاع داده است که کیسه‌ای پراز گندم در راه دیده از او مؤاخذه کردمانند چگونه فهمیده است در آن کیسه چیست و قطعاً به آن دست زده و چنین استنباط کرده است که چیست؟ و او در پاسخ گفته است با نك پای خود بکیسه زدم و حنص زدم که باید گندم باشد و روی این اصل خواسته‌اند انگشت پای وی را بگناه اینکه خواسته‌است بفهمد چیزیکه باو تعلق ندارد چیست بپردازند!

با این پیشنهاد هنگامی راضی شد که حاکم قریه اطمینان داد شخصاً این اثاث را خواهد رسانید و اضافه کرد، او ناچار است این

یکی دو روز را در مرز باشد تا آخرین واردان بمرز را که بقصد فریضه حج بمرستان می‌آیند استقبال کند پس از آن بسوی مکه حرکت و در مراسم حج شرکت کند.

شاید خوانندگان این خاطره بخوانند بدانند سرنوشت کفن حاج داداش چه بود و وعده حاکم قریه چه صورتی پیدا کرد؟ درست روز عید قربان، هنگامیکه عمل قربانی انجام یافته و نماز ظهر و عصر را در چادر بزرگ امارت حاج درمنی که پرچم ایران بر بالای آن در اهتزاز بود بجماعت و بامامت آیت‌الله حاج میرزا خلیل کمره‌ای می‌گزاردیم حاکم قریه بچادر آمد و پس از نماز ما را یافت و کیسه بزرگ محتوی بر اثاث باقیمانده در اتومبیل را مهوور بما تحویل داد و آقای حاج داداش دست تشکر بصورت کشید و بسته‌ایرا که پارچه مورد بحث در آن بود با خرسندی از درون کیسه بیرون آورد و بچادر خود برد.

اینرا هم اضافه کنم که پس از بازگشت بمکه در نخستین شب جمعه هیئت سرپرستی حجاج به مسجدالحرام مشرف شدیم و پس از نماز و طواف به دعا پرداختیم. روز آن را عده‌ای از ما به مناسبت عید غدیر روزه گرفته بودند و مرحوم شیخ احمد بهار برای آنها چند هندوانه به بهای گران تهیه کرده بود و پس از افطار به مسجد رفته بودیم و مرحوم حاج داداش از روزه گیرندگان بود و تا صبح در مسجدالحرام به دعا پرداخت و هنگام بازگشت به میهمانخانه جلو در ورودی به حمله قلبی در گذشت و در همان کفن بخاک سپرده شد و پس از چهل سال جهانگردی به گفته محمد علی حزین بن لاهیجی سرشوریده بر بالین آسایش رسید آنجا.

کاروان حجاج ایرانی پس از سه روز تلاش و کوشش و دست و پنجه نرم کردن با دشت شن‌زار وادی نجد به ریاض رسید.

### توقف در ریاض

در آن تاریخ مسیر کاروان‌های حج از راه نجد به حجاز، همان راه کاروان‌رو قدیم بود که با شتر از آن می‌گذشتند و چون هر کاروانی مسیری جداگانه انتخاب می‌کرده و از دشت پهناور نجد که تا چشم کار می‌کند بیابان‌شن‌زار و بی‌آب و علف می‌گذشته و بیشتر از روی ستارگان جهت‌یابی می‌شده؛ راه‌های متعددی در پیش بود چون رانندگان طبعاً مایل بودند از هم پیشی بگیرند؛ بدون توجه بطبیعت شن‌زارها راه خود را بچپ و راست عوض می‌کردند و در نتیجه در شن فرو می‌رفتند و هر چه بیشتر فشار بکار می‌بردند، بیشتر درجا می‌زدند.

خوشبختانه تلگراف حاکم قرید ریاض کار خود را کرده بود و چند دستگاه جرثقیل باستقبال کاروان ایرانی شتافته بودند و هر جا وسیله سفر در شن و رمل فرو می‌رفت، آنرا بیرون می‌آوردند. طی فاصله میان کویت - ریاض سه شبانه روز بطول انجامید. روزها شدت حرارت ناشی از تابش آفتاب زیاد بود و بعکس شب‌ها بسیار سرد می‌شد.

بنابراین خستگی روز با استراحت شب جبران می‌گردید. در طول این مسافرت سه روزه تنها گاهی با چادرهای سیاه اعراب نجد برخورد داشتیم و زمانی با بادی‌های کوچک که چاهی عمیق در کنار آن حفر و برکه بزرگ پهلوی آن دیده می‌شد و مسافران از آن استفاده می‌کردند می‌رسیدیم. چاه‌هایی که بوسیله شرکت نفت آرامکو در نقاط مختلف حفر شده بود، دارای موتور و پمپ بود و آب برکه مجاور آن‌ها پاك و تمیز دیده می‌شد؛ درحالی‌که آب چاه‌هایی که بوسیله شتر و یا دلو از چاه بیرون میکشیدند آلوده بنظر می‌رسید و در هر حال همه جا آب برایگان در اختیار بود و مخصوصاً یکنفر با صدای بلند اعلان می‌کرد که این آب از طرف حکومت سعودی برایگان در اختیار مسافران است.

وقتی کاروان حج به ریاض رسید و کاروانیان بتدریج وارد شهر شدند نفسی به راحتی کشیدند زیرا سه روز فرصت داشتند تا نخست خستگی خود را برطرف سازند. دیگر آن که وسائل خود را مجهز و آنچه را برای باقیمانده راه تا جده و مکه لازم دارند فراهم سازند. چون تصمیم بر این بود که همه با هم و در کنار هم باشیم، بنا به پیشنهاد شهردار ریاض همه چادرها در میدانی وسیع نزدیک هم برپا شد و شهردار همراه با رئیس شهربانی ریاض و مأموران آن‌ها در فراهم آوردن تسهیلات لازم برای آسایش همگان بسیار جدیت نشان دادند.

شهر ریاض از آغاز همبستگی کامل سیاسی نجد و حجاز و تسلط یافتن امیر عبدالعزیز امیر نجد بر هر دو قسمت و تشکیل مملکت عربستان سعودی پایتخت این کشور شده و در این تاریخ تازه رو بآبادی گذاشته بود.

عبدالعزیز از آغاز زمامداری و سلطنت و تأسیس کشور عربستان سعودی جده را که در زمان حکومت شرفاء پایتخت سیاسی حجاز بود مرکز اقامت خویش قرار داد و فرزند ارشد خود امیر سعود را به ولیعهدی انتخاب کرد و در ریاض اقامت داد و تنها هنگامیکه سفیری تازه بکشور وی می‌آمد شخصاً بریاض مسافرت میکرد و سفیر را در کاخ سلطنتی ریاض میپذیرفت و اعتبارنامه وی را می‌گرفت پس هر دو بجده باز می‌گشتند.

برگردیم بداستان خود، اعضاء هیئت سرپرستی حجاج از طرف نمایندگان امیر سعود ولیعهد عربستان سعودی مورد استقبال قرار گرفتند و پس از خوش آمد به میهمانسرای سلطنتی دعوت شدند. چون حضور ما در میان کاروان ضروری بود، پس از مشورت، این گونه توافق بعمل آمد که هنگام استراحت شب و صرف غذا در میهمانسرا باشیم و روزها را در چادر امارت حاج بسر بریم. و بکار هموطنان خود رسیدگی کنیم.

رئیس تشریفات بما اطلاع داد که صبح روز بعد را در کاخ سلطنتی بحضور ولی‌عهد پذیرفته خواهیم شد که پیامی را که حامی آن هستیم برسانیم و اضافه کرد طبق دستور معظم‌له رؤسای شهربانی و شهرداری ریاض در اختیار هیئت امارت حاج ایران هستند و هر گونه نظری باشد رعایت خواهند کرد و در تأمین رفاه و آسایش حجاج کوشش خواهند کرد و بما فهمانید که هرگونه احتیاجی باشد، در کوتاهترین مدت که ممکن باشد، برطرف خواهند کرد و منظور این است که میهمانان اندک ناراحتی نداشته باشند و بخصوص علی سه روزه توقف و سائل سفر تا جدّه و مکه و مدینه خود را مرتب سازند و هر اصلاح و تعمیری لازم باشد بعمل آرند و این نظر بوسیله حمله‌دارها و مسئولان کاروان بهمه حجاج ابلاغ گردید و از وعاظ و خطبای دینی و ائمه جماعت که با کاروان بودند خواسته شد تا بهمه افراد برسانند و بخصوص کسانی که هنوز بجهت خرابی وسیله سفر و یا خستگی مفرط و ناراحتی در راه هستند، پس از ورود به ریاض از این دستور آگهی یابند و همه مطمئن باشند که تا روز ششم و هفتم ذیحجه بجدّه و مکه خواهند رسید و باداء مناسک حج توفیق خواهند یافت.

### همکاری دستجمعی

همان‌گونه که در ابتدای مقاله اول اشاره شد، هیئت امارت حاج عبارت بود از نمایندگان وزارت‌های امور خارجه، کشور، شهربانی کل، مدیر کل اوقاف، بهداری و نماینده نخست وزیر که مسئول امور مالی هیئت نیز بود و جزو کاروان نیز افراد معروف و سرشناس از علمای اعلام و وعاظ و خطباء وجود داشتند و چون مبنای کار بر این بود که پس از سالها قطع رابطه ایران و عربستان سعودی، آنسال داوطلبان حج از ایران با حفظ احترام و رعایت همه جوانب برخوردارهای آنها با مأموران و مسئولان امور کشور



عربستان سعودی و بخصوص از لحاظ جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و اشتباه و القاء شبهه و اختلافات مذهبی فرایض حج انجام گیرد ضرورت داشت يك همفکری و همکاری دستجمعی، بخصوص میان اعضاء امارت حاج وجود داشته باشد.

چون سفر يك سفر صد در صد دینی و مستلزم تحمل زحمت و رنج مسافرت و گرمای شدید فصلی و نیز محلی بود، خوشبختانه همه افرادی که باید باهم حسن تفاهم و همکاری دستجمعی داشتند باشند باقتضای اعتقاد دینی و ایمانی که داشتند آماده این همکاری بودند و هر جا موضوعی پیش می‌آمد با مشورت دستجمعی و همفکری حل و فصل میشد.

اینک که مقرر بود صبح روز بعد بد حضور ولیعهد عربستان سعودی باریابیم شب را پس از صرف شام بکنگاش و مشورت نشستیم و نظرهایی که بود در میان گذاشتیم و دست آخر تصمیم گرفته شد مسائل زیر در این ملاقات بحضور معظمله عرض و عنوان گردد.

نخست از برادری دینی سخن بمیان آید و بخدمات بزرگی که علماء و فقهاء و حکمای الهی در ایران از آغاز پیدایش اسلام در شناساندن این دین مقدس آسمانی و نشر آن در میان سایر اقوام و ملل نزدیک و دور انجام داده‌اند و کتابها در علوم اسلامی تألیف و تصنیف کرده‌اند اشاره گردد.

دیگر آنکه از حسن استقبال و پذیرائی گرم و صمیمانه‌ای که نسبت بحجاج ایرانی بعمل آمده تشکر بعمل آید و در پایان ضمن اهداء هدایائی که با خود آورده‌ایم خواهش کنیم دستور خاصی نسبت بتسهیل قسمت باقیمانده مسافرت حجاج ایرانی که در اثر تنگی وقت ممکن است دیرتر از موعد مقرر برای انجام مراسم حج برسند صادر کنند تا در نتیجه رسیدن همه همسفران بمراسم حج اطمینان حاصل گردد.

### من و مختاری

در یکی از روزهای تابستان ۱۳۱۵ سرپاس مختاری رئیس شهربانی کل کشور با تلفون از من تقاضای ملاقات فوری کرد. نزدیک ظهر همانروز بوزارت معارف آمده و نزد من آمد درحالتی که يك پرونده قطوری در زیر بغل داشت.

بعد از مقدمات عنوان نمود: ۵۳ نفر که بیشتر از فارغ التحصیل های اعزامی دولت به خارجه هستند و بایران برگشته اند مخفیانه جمعیتی تشکیل داده و بنشر مبادی کمونیزم مشغول بوده اند و افکار مخالف دولت دارند و «بالشویک» شده اند پلیس از عملیات آنها آگاه شده و پس از يك سال و نیم بازجوئی و تحقیقات مقصر تشخیص داده شده و آنها را خائن بکشور خود دانسته است این پرونده شامل گزارشهای رسمی و استنطاقات آنهاست.

چون پرونده تکمیل شده مراتب بعرض رسیده امر فرموده اند که من پرونده را بوزیر معارف بنهم تا مطالعه نموده و نظر خود را درباره مجازات آنها گزارش کند. پس از آن پرونده را که متجاوز از ۵۰۰ برگ بود بمن تحویل داد و قرار شد که يك هفته فرصت بدهد تا آن را مطالعه کرده و نظر خود را عرض کنم.

در سر هفته مرحوم سرباس نزد من آمد و نتیجه را سؤال

کرد و پرونده را تحویل گرفت.

من گفتم: «آنچه از این پرونده که بدقت خوانده‌ام و با قوانین و مقررات وزارت معارف تطبیق کردم معلوم شد که در باب محکومیت و اثبات تقصیر و احیاناً مجازات آن‌ها حق اظهار نظر ندارم چرا که آنها دانشجویانی بوده‌اند که هر یک در این جا کارنامه تحصیلی و کارت درسی دارند و امتحانات خود را مطابق قاعده انجام داده و از مدارس عالی‌ه اروپا بیشتر فرانسه و بعد آلمان و دیگر ممالک پایان‌نامه گرفته و بایران بازگشته و مردمانی آزاد و مستقل شده و از تحت سلطه و قدرت معارف خارج هستند و بعضی دیگر هم که در ایران بوده و از طبقات مختلفه اجتماع هستند به طریق اولی وزارت معارف از آنها سابقه ندارد و این تقصیراتی که به آنان نسبت داده‌اند مربوط بزمان بعد از دانش آموزی آنهاست که شخصیت آزاد و مستقلی حاصل کرده‌اند باید رسیدگی باحوال و اثبات جرم و تعیین مجازات آن‌ها در محاکم دادگستری انجام گیرد و بموجب قانون وزیر معارف درباره آن‌ها تکلیفی ندارد» خواهش کردم عرائض مرا به دولت عرض کنند هر چه امر فرمودند اطاعت خواهد شد.

رئیس شهربانی پرونده را گرفت و چون خواست برود او را بکناری برده باو گفتم: «اجازه بدهید که یک مطلب خصوصی و بکلی غیر رسمی بشما عرض کنم و با اطمینان بشفافیت و درستی شما آزادانه و صریحاً مطلب خود را بگویم. سرپاس تقاضای بنده را بسمع قبول شنیده و گوش داد من گفتم مطلب من مربوط بوظیفه ما در برابر وفاداری بکشور و وطن و بسبب علاقه‌ایست که ما هر دو به کشور خود داریم و خداوند متعال شاهد است که در این باره جز صداقت و وظیفه‌شناسی چیزی محرك من نیست. تکلیف وجدانی خود را در پیشگاه خداوند اداء می‌کنم. سرپاس آماده شنیدن شد و من گفتم:

آنچه که برای من در ضمن مطالعه تاریخ سیاسی ممالک جهان ثابت و محقق شده همیشه مراکز قدرت و سلاطین بزرگ و امپرا-طورهای مقتدر مراقبت و جلوگیری از مخالفان خود را به پلیس وا گذاشته‌اند و دستگاه پلیسی را محل اعتماد و وثوق خود قرار داده.

اما پلیس یا از ترس و بیم یا برای حفظ موقعیت خود یا بامید جلب خاطر و کسب رضایت آن‌ها از حد طبیعی خود خارج شده و کارها را با چشم دیگری نظر کرده حقیقت را نگفته‌اند و گاهی را کوه جلوه داده‌اند از این جهت پیوسته مابین دولت و ملت ایجاد فاصله کرده‌اند.

چون بتدریج بر تشدید و سخت‌گیری قوه حاکمه افزوده می‌شده این فاصله روز بروز زیادتر و عمیق‌تر شده و بشکاف و جدائی بزرگی منتهی شده و بالاخره اوضاع سیاسی را در کشور بضرر پادشاهان رسانیده و انقلابات و شورش‌ها در ممالک دنیا بظهور رسیده که منجر بسقوط امپراطورهای بزرگ شده است.

اکنون اگر نسبت باین ۵۳ نفر متهم به خرابکاری از حق و واقع تجاوز کنیم و قضیه را بزرگ جلوه دهیم بی‌گناهی را گناهکار نمائیم و یا از جرم کوچکی جنایت بزرگی بسازیم برخلاف وظیفه وفاداری و صمیمیت ملک و ملت خود رفتار کرده‌ایم و خودمان باعث و مسبب انقلاب و آشفته‌گی افکار و توسعه سرکشی و طغیان شده‌ایم. نظر بتاریخ کنید که اگر پلیس فرانسه در اواخر عهد سلاطین بوربن و لوئی‌ها شدت عمل بکار نمی‌برد و از کمال قساوت مردم آن کشور را در زیر فشار نمی‌گذاشت هر آینه انقلاب تاریخی فرانسه که عالم را منقلب ساخت روی نمی‌داد.

از تاریخ بگذریم ما در عمر خودمان ناظر و شاهد سقوط و زوال دو رژیم بسیار بزرگ بودیم که بخوبی از آن خبر داریم یکی دولت ترارهای روسیه در پترزبورغ و دیگری دربار خلفای عثمانی

در استانبول. بطور قطع ثابت شده که عامل مهم زوال آن‌ها متصدیان ادارات استحضاطی و امنیتی بوده‌اند که عاقبت کار هر دو رژیم به نتایج مرگ‌بار انجامید.

آقای رئیس شهربانی! اجازه دهید برای شما يك حکایت و واقعه تاریخی حقیقی را عرض کنم که هم درس عبرت است و هم باعث تفریح. در کتاب «تاریخ انقراض خلافت عثمانی» خواننده‌ام که دستگاه پلیس در زمان سلطنت عبدالحمید خان دوم بقدری شدیدالعمل بود که از فرط خوش‌خدمتی کارهای عجیب می‌کردند از جمله حکایت يك جوان محصل ارمنی را که حقیقتاً واقع شده بود ذکر می‌کند.

این جوان در موقع ورود باستانبول محل تحقیق و تفتیش مأمورین پلیس قرار گرفت. یکی از کارشناسان کتابهای درسی او را بازجوئی میکرد اتفاقاً يك کتاب شیمی بدست او رسید چون آنرا باز کرد در سرصفحه‌ای این فورمول شیمیائی معروف آب به چشم او آمد که عبارت است از  $H_2O$  (یعنی دو جزء هیدروژن و يك جزء اکسیژن) این فورمول جلب نظر آقای کارشناس را کرده و از فرط سوءظن آنرا رمز و علامت سوء قصد نسبت بجان سلطان دانست زیرا  $H_2$  را حمید دوم و  $O$  یا صفر را علامت نابودی تصور کرد و درباره جوان بیچاره بدگمان شده او را متهم بد سوء قصد کرده بحبس انداختند.

مختاری فطرتاً آدم نجیب و سلیم‌النفسی بود در برابر سخنان من متفکر شد و گفت: «ولی آنها بجرم خود اعتراف کرده‌اند و دولت باید آن‌ها را مجازات کند و الارشته انتظامات گسیخته خواهد شد.»

گفتم آقای رئیس فکر نمیکنید در میان این عده يك یا چند نفر بیگناه باشند و یا در اثر جوانی و نادانی فریب خورده باشند؟ فکر نمی‌کنید که آنها هر کدام عاقله و خانواده دارند و در حقیقت

جمع کثیری از بستگان آنها آزرده خاطر می‌شوند و با این عمل بر عده مخالفین خواهیم افزود.

بالاخره بعد از ساعتی که صحبت ما ادامه داشت پرونده را گرفته وداع کرده و رفت دیگر من از آن کار اطلاع حاصل نکردم. بعدها افواها شنیدم که پرونده را بوزیر عدلیه وقت رجوع کرده‌اند و او برای محاکمه آنها دادگاهی تشکیل داده است ...

در یکی از روزهای بهار ۱۳۱۶ بار دیگر با مرحوم مختاری مصادف شدم و آن روزی بود که نمایشگاه مفضل و باشکوهی از امتعه و کالاهای وطنی را ادارات کل تجارت و صناعت و فلاحت در عمارت روبروی سر در میدان مشق ترتیب داده بودند.

در آنجا اتفاقاً سرباس مختاری را ملاقات کردم جائی که ایستاده بودیم در غرفه فرآورده‌های کشاورزی ایران بود و ما از فاصله چند متر دورتر ایستاده بودیم. او آهسته بمن گفت «فلانی، خبر داری که محاکمه آن ۵۳ نفر تمام شد و بحبس‌های مختلف محکوم شده‌اند؟» من گفتم آخر عرایض صادقانه مرا نشنیدید و این جوان‌ها را بدبخت کردید. مختاری از این سخن وحشت کرده و با يك حالت الحاح و التماس دست برده دامن مرا گرفت و گفت:

«شمارا بخدا این حرف‌ها را نزنید و ما و خودتان را در زحمت نیاندازید!» دیگر من از پیش‌آمد و احوال آنها مطلع نشدم مگر در مهر ماه ۱۳۲۰ که بعد از وقایع شوم شهریور اوضاع تغییر کرد و من در کابینه مرحوم فروغی عضو بودم که در آن وقت همه زندانیان سیاسی را عضو کرده و همه را آزاد ساختند.

